

گلابه‌دوباره زردشت اخوان ثالث از وضعیت خانه پدرش در تهران

#### قرارمان این نبود!

مسائل مالی و مشکلات اداری و اجرایی، همواره، بقای خانه بزرگان هنر و ادبیات کشور را تهدید کرده است. خردادی که گذشت، محمدحسین دانایی، خواهرزاده جلال آل احمد، در یادداشتی انتقادی از این گفت که خانه موزه سیمین و جلال در خاموشی و بی هویتی فرورفته است و تبدیل شده به انبار بی جان عکس ها. کتاب ها و سکوت، مدتی پیش تر هم خبر تخریب خانه هوشنگ ابتهاج در رشت به گوش رسید که پس از کش وقوس های فراوان بر سرثبت ملی آن اتفاق افتاد. این در حالی است که -باتغییر و تحولات فراوان شهری در محله قدیمی سراب مشهد- می توان گفت که دیگر نشانی از جایی که گفته می شود خانه نخست مهدی اخوان ثالث بوده نیز باقی نمانده است. حال، وضعیت ناپسامان خانه این شاعر در تهران هم، با گفت،گوی پسر او، یعنی زردشت اخوان ثالث، دوباره بر سر زبان افتاده است. فرزند اخوان ثالث، در گفت وگو با خبرگزاری «ایسنا»، وضعیت کنونی این خانه را نامطلوب وصف کرده است.



فرزند مهدی اخوان ثالث، با شرح آنچه بر خانه این شاعر فقید گذشته، می گوید زمان واگذاری خانه به شهرداری قرار بر این بوده که متولی خانه خانواده اخوان باشد. اما الان خانواده اخوان ارتباطی با این خانه ندارد.

خانه قدیمی دوطبقه ای در خیابان زرتشت غربی (در تهران) است که مهدی اخوان ثالث سال های پایانی زندگی اش در آنجا زیسته، خانه ای بازمانده از زمان پهلوی دوم که قدمت زیادی ندارد، اما، به دلیل زیست شاعر در این خانه، حائز اهمیت بسیار است. این خانه در سال ۱۳۸۲ به ثبت ملی رسید، و بعد خانواده شاعر خانه را در اختیار شهرداری قرار داد تا بعد از تعمیرات بشود باتوقی برای فرهنگ، و علاقه مندان مهدی اخوان ثالث. پس از اتفاقات بسیار، این خانه به عنوان «خانه موزه اخوان ثالث» در سال ۱۳۹۹ افتتاح شد. زردشت اخوان ثالث، فرزند این شاعر که مدیریت نشر «زمستان» (ناشر آثار اخوان ثالث) را نیز برعهده دارد، در گفت وگو با «ایسنا» درباره وضعیت خانه اخوان، گفت: «این خانه را در دهه ۹۰ به شهرداری منتقله ۶ فروختم، اما قارارمان با شهرداری این بود که آن ها خانه را از ما بخرند و بعد از مقاوم سازی و تعمیّر دوباره خانه را در اختیار خانواده اخوان قرار دهند تا متولی آن باشد، زیرا خانواده سال ها در این خانه زندگی کرده و در جریان مشکلات خانه بود. قرار بود، بعد از برآورد هزینه، عملیات تعمیر و مقاوم سازی خانه آغاز شود تا به صورت خانه موزه درآید.»

او ادامه داد: «من و مادرم فقط وسایل شخصی خود را برداشتیم و از خانه بیرون زدیم، فرش، مبل، یخچال، تلویزیون و وسایل قدیمی همان جا ماند. حتی وسایل شخصی پدرمان، از زمانی که شهرداری آنجا را از ما گرفت، چیزی حدود سه سال در خانه را بست و کاری به کارش نداشت. گل و گیاه ها از بین رفتند. چند باری از دیوار همسایه به داخل خانه رفتم و به گل و گیاه هآب دادم. یک بار متوجه شدم فرش پوسیده شده و لباس های پدرم در کمند پوسیده و نابود شده اند. این موضوع را رسانه ای کردیم و بعد از مدتی شهرداری بازسازی را آغاز کرد.» اخوان، با اشاره به اینکه این خانه دو بار بازسازی شد، ادامه داد: «این خانه قبل از بازسازی باید مقاوم سازی می شد، که این کار انجام نشد. شهرداری در ابتدا با یک معمار کنترتاری قراردا بسته بود که اطلاعاتی از اخوان نداشت و اصلا اخوان را نمی شناخت. یک بار، زمان بازسازی، به خانه سر زدم، و وقتی اعتراض کردم گفتند: 'شما چه کسی هستی؟' گفتم: 'من پسر صاحب قبلی خانه هستم که سال ها در این خانه زندگی می کردم.' گفتند: 'خانه را فروخته ای و به شمار بیطی ندارد.' آن ها با سلیقه معمار کنترتاری در فرفروزه گذشته بودند، دیوار را برداشته و سنگ سیاه و قهوه ای بی ربط گذاشته بودند. از این کارهای بی ربط مزخرف انجام داده بودند، که این موضوع را رسانه ای کردم و گفتم این خانه ربطی به خانه اخوان ندارد و ساختمانی باب میل معمار کنترتاری است، که در خانه را مدتی بستند و اجازه ندادند کسی آنجا برود.»

فرزند اخوان سپس گفت: «بعد از مدتی، در خانه را عوض کردند. من پاسخ آن ها را نمی دادم و با برادرم صحبت کرده بودند و شکل و شمایل خانه را برگردانده بودند، درواقع، دوباره هزینه کردند و خانه تعمیر شد. اما مقاوم سازی نشد، فقط کف سنگ شد، نقاشی کردند و کولر گازی گذاشتند و بعد در خانه را به عنوان 'خانه موزه اخوان' باز کردند. من را دعوت کردند، که نفتم، زیرا به وعده هایشان عمل نکردند و درباره خانه هم درست رفتار نشد. دو-سه درخت بود که خود اخوان آن ها را کاشته بود که نابود شدند. مجسمه خیلی زشتی هم از اخوان درست کردند و آنجا گذاشتند.»

زردشت اخوان، با تأکید بر اینکه اصلا ارتباطی با این خانه موزه ندارد، بیان کرد: «البته گاهی به صورت ناشناس به خانه سر می زنم، آنجا چند باری شب شعر گذاشتند و برنامه برگزار کردند. یک بار، یک نفر شعرهایی از اخوان خواند که برای او نبود و من گفتم که 'این شعرها از اخوان نیست. شما نمی دانید شعر اخوان چگونه است و شعری [نامربوط] را به نام او می خوانید.' همان طور که همه جای این 'کهن بوم ویر' هست، این خانه نیز به همان شکل است، یک سری آدم نا آگاه و خارج از تخصص آنجا حضور دارند.»

او، با اشاره به رفت و آمدهای کم به خانه اخوان، گفت: «عده ای محدود به خانه رفت و آمد دارند که از ماجراهای خانه خبر ندارند، یا آدم هایی هستند که با اخوان ارتباطی ندارند و می خواهند خانه موزه ای برروند و آنجایم روند. درهای خانه باز هستند

اما ارتباطی با ما ندارد.»

اخوان، در پاسخ به اینکه تاکنون شهرداری نخواستہ طبق قرار اولیه رفتار کند و خانواده اخوان متولی خانه موزه باشد، گفت: «اگر می شد، استقبال می کردم و جلو می رفتم. در موزه، عده ای نا آگاه و غیرفنی و حتی بی علاقه نسبت به اخوان هستند. اگر ذره ای علاقه وجود داشته باشد، پیگیری می شوند که خانه چطور شده و چطور باشد بهتر است. هیچ وقت خبری نشد، در صورتی که چند بار هم گفته ام خانه باید در اختیار خانواده باشد. چه کسی دل سوزتر از خانواده را می توانند پیدا کنند؟! این خانه هست و در خانه را هم باز می کنند، اما من و خانواده ام ارتباطی با خانه نداریم.»

## شهریار

۳۳شنبه ۱۴ مرداد ۱۴۴۱ هـ - ۱۱ شهریور ۱۴۴۱ شمسه



## فرهنگ و ادبیات

تصویر سارن هوش مصنوعی با آنچه به متونای کتاب وگو

مریم محبی

### گفت وگو

«عکس پشه ای» تنها کتاب کودک و نوجوانی است که به قلم سیدسعید موسوی (زاده ۱۳۴۲) منتشر شده است. مخاطبان آثار او، پس از این، صرفا بزرگ سالان بوده اند. آثاری که طیف گسترده‌ای از موضوعات و مفاهیم -مهم‌تر از همه ادبیات پایداری- را شامل می شوند، «پشت دیوارهای شهر»، «خاطراتی از جنگ ایران و عراق»، «به مرگ بگویند بیاید، (زندگی نامه داستانی شهید عبدالکریم هاشمی نژاد، و چند جلد از مجموعه «مدافعان حرم» (محصول نشر «بوی شهر بهشت») بخشی از آثار این نویسنده جنوبی هستند که در مشهد سکونت دارد.

در یازدهمین روز از مرداد، حوزه هنری خراسان رضوی، به مناسبت بازنشر «عکس پشه ای»،

علی باقریان

جهان جوی<sup>۱۱</sup> پرگار بگرفت زود

وز آن گرز<sup>۱۲</sup> پیکر بدیشان نمود<sup>۱۳</sup>

نگاری<sup>۱۴</sup> نگارید<sup>۱۵</sup> بر خاک پیش <sup>۱۶</sup>

همیدون<sup>۱۷</sup> به سان سر گاو میش

بدان دست بردند آهنگران

چو شد ساخته<sup>۱۸</sup> کار گرز گران<sup>۱۹</sup>

به پیش جهان جوی بردند گرز

فروزان به کردار<sup>۲۰</sup> خورشیدبُرز<sup>۲۱</sup>

۱- جهان جوی: جویای جهان، آن که در پی جهان گیری است. ۲- گرز: ایزاری جنگی -چوبی یا آهنین - که معمولاً یک سر آن گرد و سنگین است. ۳- ریخت گرز اِدلخواه خویش ا را به ایشان نشان داد. ۴- نگار: طرح، نقش. ۵- نگارید: کشید، رسم کرد. ۶- بر خاک پیش: روی خاک. ۷- همیدون: همین زمان، بلافاصله. ۸- ساخته: درست، روبه راه، پایان گرفته. ۹- گران: بزرگ، سنگین. ۱۰- به کردار: مثل. ۱۱- بُرز: بلند، بزرگ. ۱۲- سیم: نقره.

**گفت وگو با سیدسعید موسوی، نویسنده کتاب «عکس پشه ای» برای کودکان و نوجوانان**

# آموختن در مدرسه طبیعت



یک جلسه نقد و بررسی برگزار کرد که جمعی از پژوهشگران و نویسندگان حوزه کودک و نوجوان چون عباسعلی سپاهی یونسی،لیلاخیامی ومهدی فردوسی مشهدی، و نیز گروهی از مخاطبان کنون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در آن حضور داشتند.این اتفاق مناسبتی فراهم آورد تاگفت وگوی مختصری با سیدسعید موسوی، نویسنده اثر حول این کتاب داشته باشیم. او بزرگ ترین جدایت نوشتن از دنیای کودکان را خودان می داندومی گوید، «عکس و هوای دنیای کودکان را دوست دارم. 'عکس پشه ای' را نوشتم، چون خودم دوست داشتم، نه اینکه سفارشی باشد از جانب شخصی یا نهادی.»

● آموزگاری به اسم «طبیعت»

«عکس پشه ای» یک مجموعه داستان کوتاه است برای مخاطب کودک و نوجوان. این داستان ها حول یک شخصیت جنوبی به اسم «سعیدو» ست.

داستان ها از کودکی او و -درواقع- کلاس اول شروع می شود و قرار است تا بیان تجربه های او در دوران نوجوانی ادامه پیدا کند. او در جنوب ایران زندگی می کند و با مدرسه رفتن مشکل دارد. عنوان کتاب عنوان یکی از داستان های آن است. در این داستان، سعیدو باید برای ثبت نام در مدرسه عکس بگیرد. اما در بین راه پشه ای روی بینی اومی نشیند. او، که به مدرسه رفتن علاقه ای ندارد، عکس العملی نشان

نمی دهد تا پشه او را نبیش بزند و این اتفاق را بهانه ای کند که عکاس از او عکس بگیرد. او خیال

**نگاهی به کتاب «راز روین تنی اسفندیار»، نوشته سجاد آیدنلو، به مناسبت انتشار چاپ دوم آن**

# سَر اسفندیار چه بود؟

به دست آمده از متون دیگر است. [...] در کتاب 'راز روین تنی اسفندیار'، در کنار مقدمات و مؤخرات لازم، پانزده روایت و اشارت قدیمی از منابع قرن پنجم تا دوره قاجار و هشت نظریه و فرضیه معاصر از سال ۱۳۱۳ تا ۱۳۹۵ هـ.ش درباره موضوع بحث انگیز روین تنی اسفندیار آورده و بررسی و نهایتاً این پیشنهاد طرح شده است که احتمالاً عامل و علت زخم ناپذیری این پهلوان در 'شاهنامه' داشتن و پوشیدن زره ویژه ای است که رزم افزارها بر آن بی تأثیر است.»

آیدنلو، همچنین، اشاره می کند که نام کتابش را از مقاله ای با همین عنوان از محمود امیدسالار شاهنامه شناس، که سال ۱۳۶۱ در مجله «ایران نامه» در آمریکا چاپ شده، گرفته است. «راز روین تنی اسفندیار»، را، که نخستین بار سال ۱۳۹۹ منتشر شده بود، به تازگی و پس از پنج سال، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار با همکاری نشر «سخن» دوباره چاپ کرده است، در ۲۸۸ صفحه و به بهای ۵۹۰ هزار تومان.

العروبة» در بیروت توسط فرانسویان دستگیر شد. این قصیده، با ابیاتی مانند «بشنو غرش جان هایی که از خشم می غرند... بر متجاوزی که دستانش به خون آلوده است»، قدرت شعر او را به عنوان ابزاری برای مقاومت سیاسی نشان داد.

با پیشرفت مبارزه فلسطین، العدنانی تمرکز خود را بر از دست رفتن فلسطین، و مسئولیت اعراب معطوف کرد. او سرود، «فلسطین از دست رفت، و ما هنوز جنگی قاطع برای دشمنان تدارک ندیده ایم.» شعر او به مرثیه ای برای فقدان، ندایی برای اقدام، و وسیله ای برای حفظ حافظه فلسطین تبدیل شد.

**درباره محمد العدنانی، شاعر و نویسنده فلسطینی**

# غرش یک جان خشمگین

در سال ۱۹۳۶، او نام خانوادگی خود را از «خورشید» به «العدنانی» تغییر داد. این تغییر نام در او ج بیداری ناسیونالیسم عربی و شورش بزرگ عربی در فلسطین (۱۹۳۶-۱۹۴۷) صورت گرفت و نشان دهنده همسویی آگاهانه او با جنبش ناسیونالیستی و مبارزه علیه پروژه های استعماری و صهیونیستی بود.

فعالیت های ضدصهیونیستی العدنانی در آثار ادبی و زندگی عمومی اش نمود یافت. او، در سال ۱۹۲۷، به دلیل سرودن قصیده «شهداء

محمد العدنانی، با نام کامل محمد فرید خورشید، شاعر و نویسنده برجسته فلسطینی، در ۲۶ مارس ۱۹۰۳ در جنین به دنیا آمد. او، پس از تحصیل در جنین، غزه و طولكرم، در سال ۱۹۲۷، از دانشگاه آمریکایی بیروت دانش آموخته شد. العدنانی، سپس، به تدریس در کشورهای عربی پرداخت و در نهایت در دانشگاه های سوریه و حلب مشغول به کار شد.

### یادبود



العدنانی، همچنین، به عنوان رئیس انجمن ادبی «العروة الوثقی» در دانشگاه آمریکایی بیروت و رئیس «اتحاد ملی فلسطین» در ادلب و حلب فعالیت می کرد. او در جشنواره قدس سال ۱۹۴۶ شرکت کرد و قصیده «ذکری بدره را سرود. این قصیده، با اشاره

به نبرد بدر، نماد پیروزی حق بر باطل، به الهام بخشی برای پایداری ومقاومت می پرداخت. در سال ۱۹۷۸، سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف)، به پاس خدمات العدنانی، «نشان انقلاب برای هنر و ادبیات»، را به او اعطا کرد. این شاعر و نویسنده، ۵ اوت ۱۹۸۱، در بیروت درگذشت. اما میراث او به عنوان صدای مقاومت فلسطینی جاودانه ماند.

گوهر شاهوار ۱۶۲

پسند آمدش کار پولادگر

بیخشیدشان جامه و سیم<sup>۱۱</sup>وزر

● بومی نویسی با زبان اختراعی

وقتی می خواهیم از فضای بومی و لهجه ها بنویسیم، نمی توانیم به صورت مستقیم آن را وارد داستان کنیم. ما یک زبان اختراعی داریم که آن زبان رنگ و بوی آن منطقه را دارد، اما خواننده را برای درک و فهم متن به زحمت نمی اندازد، یعنی قرار نیست شمای ضمه بگذارد و کسره بگذارد تا خواننده متوجه شود که دارید چگونه حرف می زنید. در لهجه جنوبی هم به همین شکل است. اگر قرار باشد گویش جنوبی را به صورت کامل اجرا بکنیم، مقداری سخت است. همه جا به همین شکل است البته، در مشهد و در شمال و هر نقطه دیگری از کشور. هر نویسنده ای از هر بومی زبانی را انتخاب می کند که رنگ و بوی آن بوم را داشته باشد، اما جوری که برای خواننده قابل فهم باشد و به توضیح اضافه و زیرنویس نیاز نداشته باشد.